

حافظ و عضد

فرزاد ضیائی حبیب آبادی

به یاد استاد ایرج افشار

هفتاد) و بنابر عادت مألوف شاعران، به شیوه‌های گونه‌گون از سخن پیشینیان و معاصران خویش سود جسته است. در این میان، آنچه مایهٔ شگفتی بسیار است، سکوت وی در باب «حافظ» است! در حالی که عضد بنا به تحقیق مصحح دیوان، در ۷۱۶ ق به دنیا آمده (همان، چهل و پنج)، تا ۷۹۵ ق زنده بوده (همان، پنجاه و پنج) و در شهرهایی چون شیراز، اصفهان، کرمان، یزد و... اقامت داشته (همان، چهل و پنج) اما چنانکه گفتیم در شعرش هیچ تصریحی به نام حافظ وجود ندارد! با این همه، شاید به جرأت بتوان گفت که سخنان عضد بیشترین شباهت را، در میان معاصرانش، به شعر حافظ دارد. موضوع این جستار نیز نشان دادن وجوه همین شباهت میان شعر حافظ و عضد است؛ با این توضیح که به علت هم‌روز‌گار بودن ایشان، به قطع و یقین نمی‌توان معلوم کرد که کدام‌یک از دیگری متأثر بوده، اما آنچه آشکار است، طبق معمول، برتری سخن خواجه است. دیگر این که ممکن است برخی از این شباهت‌ها از مقولهٔ «مضامین مشترک» باشد. با این حال، ذکر این گونه موارد نیز برای جمع‌آوری مضامین مشترک و مطالعات سبک‌شناختی و بلاغی بی‌فایده نمی‌نماید. شباهت‌های میان اشعار این دو گوینده را در سه مقولهٔ «کلمات و ترکیبات»، «معانی و مضامین» و «وزن و قافیه» دسته‌بندی کرده‌ایم.

به‌تازگی دیوانی متعلق به یکی از شعرای قرن ۸ ق، به نام «عضد» یافت شده و توسط کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به چاپ رسیده است.^۱ مصحح کتاب، آقای علی‌رضا قوجه‌زاده (عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ورامین، پیشوا) معتقد است دیوانی که یافته متعلق است به شاعری ناشناخته که هیچ ربطی با «عضد»‌های شناخته شده در قرون ۷ و ۸ ق ندارد:

با دستیابی به دست‌نویس این دیوان و وجود ابیاتی از سندبادنامهٔ منظوم در آن - که به اتمام زنده‌یاد دکتر محبوب چاپ شده و به عضد یزدی (پدر جلال) منسوب گردیده - سرایندهٔ واقعی منظومهٔ مذکور معلوم می‌شود، و این شخص همین عضد گمنام است که دیوانش را در دست مطالعه دارید، و انتساب آن به عضد یزدی منتفی است چون عضد یزدی در سال ۷۴۱ ق در گذشته، در حالی که سندبادنامهٔ منظوم در سال ۷۷۶ ق به رشتهٔ نظم درآمده و به شاه شجاع (حک: ۷۶۰-۷۸۶ ق) اتحاف گردیده است. (مقدمه، سی)

باری، این «عضدِ نویافته» در اشعار خویش از شاعرانی چون فردوسی، نظامی، مولوی، کمال‌الدین اسماعیل، سعدی، شمس طبری، ظهیر فاریابی، اثیر اخسیکتی، مجیرالدین بیلقانی، عماد فقیه و خواجهی کرمانی نام برده (همان، شصت‌ونه و

الف. کلمات و ترکیبات

۱. عضد (ص ۳):

فکر خاقان پیش رای صائبت در چین خطا برهمن را رای با تدبیر تو در هند سهو

حافظ (ص ۳۶۱):

کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی^۲ مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

۱. دیوان عضد (سرایندهٔ ناشناختهٔ سدهٔ ۸ ق)، تصحیح و تحقیق علی‌رضا قوجه‌زاده (عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ورامین پیشوا)، چاپ اول، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
 ۲. این سکوت عضد در باب حافظ را می‌توان قیاس کرد با سکوت «فرید اصفهانی» (اسفراینی) شاعر قرن ۷ ق که با وجودی که هم‌زمان با سعدی در شیراز می‌زیسته و هر دو در خدمت اتابک سعد و پسرش ابوبکر بوده‌اند، هیچ نامی از سعدی به میان نیاورده است! (رک: دیوان فرید اصفهانی، مقدمه، ص بیست‌ونه).
 ۳. تمام شواهد شعر حافظ در این مقاله مستند به چاپ قزوینی - غنی است و اگر از چاپ دیگری استفاده شده به مشخصات آن نیز اشاره کرده‌ایم.

۲. عضد (ص ۴):
بخششی کن، بخششی بر جان جمعی پارسی
حافظ (ص ۹۹):
رحمتی کن، رحمتی در شان قومی پارسا
۳. عضد (ص ۶):
خوبان پارسی‌گو بخشندگان عمرند
حافظ (ص ۳۳۲):
ساقی بده بشارت رندان پارسا را
۴. عضد (ص ۲۴):
از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست
حافظ (ص ۳۳۲):
هوای عید در انداخت در شراب او را
۵. عضد (ص ۲۶):
مرا و مرغ چمن را ز دل ربود آرام
حافظ: (نیاری/ج ۱، ص ۲۲۸)
قبای زرکش گل را به نوک سوزن خار
ببین چه نازک و خوش می کند هوا تحریر
زمانه تا قصب زرکش قبای تو بست^۱
۶. عضد (ص ۳۲):
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
حافظ (ص ۱۹۹):
ز آفتاب بیاموز ذره پروردن
مرا به گوشه چشمی نگاه کن که بس است
که کیمیای نظر، خاک را کند اکسیر
که خاک را به نظر کیمیا کند از دور
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟
۷. عضد (ص ۳۳):
بگشا بند قبا، خاطر من از بند برآر
حافظ (ص ۲۰۶):
بگشا بند قبا تا بگشاید دل من
کیاس کردم و در جنب طشت خانه تو
نیز (ص ۱۴۳):
کیاس کردم و می آورد ندامت باز [ظ: باز]
۸. عضد (ص ۴۱):
بیا که پیش تو میرم که مرهم المی
حافظ (ص ۲۸۵):
بیا که درد تو چینم که عین درمانی
بیا که چشم بیمارت هزاران درد بر چینم^۲
۹. عضد (ص ۲۰۹):
چو شبنمی ست که بر بحر می کشد رقمی
حافظ (ص ۳۵۶):
چو شبنمی ست که بر بحر می کشد رقمی
هزار ساحر چون سامریش در گله بود
چند بر یاد برت پاره کنم پیراهن
که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود

۱. در خصوص وجه مرتجع این بیت، به ویژه در مصراع دوم (قصب زرکش قبای...)، ر.ک: جمشید سروشیار، «بسوخت دیده ز حیرت»، نشر دانش، سال ۱۶، شماره ۴، زمستان ۷۸، ص ۵۵.
۲. سعیدی گوید: (غزل های سعیدی، ص ۶۱) چرا دردت نچیند جان سعیدی؟ / که هم دردی و هم درمان دردی البته «درد چیدن» یکی از همان مضامین مشترک است که در مقدمه این مقاله بدان اشارت رفت.

۹. عضد (ص ۵۸):
خوشا شراب صبحی عضد! خصوص امروز
حافظ (ص ۱۲۴):
که باغ غالیه آسا و باد عنبربوست
۱۰. عضد (ص ۶۶):
مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان را
عجب نباشد اگر با می ام صفایی هست
حافظ (ص ۱۲۲):
به یاد آن لب میگون و آن دو نرگس مست
۱۱. عضد (ص ۷۰):
به یاد لعل تو و چشم مست میگونت
ز جام غم می لعلی که می خورم خون است
غریب نیست، که او هرزه گرد هرجایی ست
حافظ (ص ۲۱۴):
اگر ز پیک صبا گشت راز زلف تو فاش
۱۲. عضد (ص ۸۱):
دلا مباش چنین هرزه گرد و هرجایی
که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
جهان برای تو بی منت سپاه بگیرد
حافظ (ص ۳۶۸):
مسلم است تو را خسروی که گوشه چشمت
۱۳. عضد (ص ۹۰):
تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
زنجیریان موی تو دیوانه نیستند
حافظ (ص ۲۰۲):
چون نیک بنگری به حقیقت فرشته اند
۱۴. عضد (ص ۱۰۳):
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
بدار دست ز کار جهان و ساغر گیر
حافظ (ص ۳۶۲):
به دست باش که غم در کمین ماست عضد!
۱۵. عضد (ص ۱۰۶):
ساقی به دست باش که غم در کمین ماست
مطرب نگاه دار همین ره که می زنی
زهی شمامه عنبرشمیم موی تو خوش
حافظ (ص ۳۲۱):
مشام جان من از زلف مشکبوی تو خوش
۱۶. عضد (ص ۱۰۹):
خنک نسیم معنبرشمامه دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
به سعی و جهد چو کاری نمی رود از پیش
حافظ (انجوی/ ۳۰۹):
مشام جان من از زلف مشکبوی تو خوش
۱۷. عضد (ص ۱۲۷):
به جد و جهد چو کاری نمی رود از پیش
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه^۱
گفتم به چشم، هرچه تو گویی چنان کنم
شیخم به گوش گفت حرام است می مخور

۱. نیز، رک: حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلها، ص ۷۳۴؛ دیوان حافظ، به اهتمام احمد مجاهد، ص ۴۳۰.

حافظ (خانلری/ص ۷۰۶ و ۲۰۰):

- گفتم به چشم و، گوش به هر خر نمی کنم
گفتا به چشم، هر چه تو گویی چنان کنند
۱۸. عضد (ص ۱۳۵):
به که گویم این شکایت، به که خوانم این حکایت
حافظ (ص ۳۵۴):
به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
۱۹. عضد (ص ۱۵۴):
تورا که تکیه‌گه از اطللس است و از دیبا
حافظ (ص ۱۰۳):
خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
۲۰. عضد (ص ۱۵۷):
بر تربتم گذر کن بعد از وفات و بشنو
حافظ (ص ۲۱۸):
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
۲۱. عضد (ص ۱۶۶):
ای تاره‌ای ز زلفت از ماه تا به ماهی
حافظ (ص ۳۶۸):
بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
۲۲. عضد (ص ۱۷۶):
گوشی به سرودار و ز مرغان صبح‌خیز
نیز (ص ۱۷۸):
قمریان چون مقریان بر منبر عالی بید
حافظ (ص ۱۳۳):
جان‌درازی تو بادا که یقین می‌دانم
۲۳. عضد (ص ۱۷۸):
جامهٔ حمرای^۳ گل را دایگان نوبهار
حافظ (خانلری/ص ۵۶ و ۲۴۷):
شکفته شد «گل خمری» و گشت بلبل مست
چون خرقة سیه کنیم چون بر قد ما
۲۴. عضد (ص ۱۷۹):
ای قبای سلطنت بر قد زیبای تو راست
وی فضای لامکان بر عرصهٔ جاه تو تنگ

۱. این مورد را استاد دانشمند عزیزم جناب آقای دکتر مسیح بهرامیان متذکر شدند. عمرش دراز باد همانند آفتاب!
۲. این تعبیر (جان‌درازی) نیز از تعابیر پرکاربرد شاعران است مثلاً کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی گوید: چه گر نباشد از بهر جان‌درازی شاه/ کسی نخواهد جاوید چرخ را دوران
۳. این عبارت، در اصل نسخه، «جامهٔ خمری گل» بوده که مصحح «خمری» را به «حمرا» تغییر داده است. اما به قرینهٔ واژهٔ «نمازی» در مصراع دوم، همان ضبط متن (= خمری با خاء معجمه) درست است. عضد «جامهٔ خمری» را باز هم به کار برده. تعبیر «جامهٔ خمری گل» در شعر عضد، ضمناً شاهدهی است در تأیید اجتهاد شادروان خانلری در تصحیح بیت حافظ.

- حافظ (ص ۳۱۷):
 ای قباى پادشاهى راست بر بالای تو
 زینت تاج و نگین از گوهر والای تو
 ۲۵. عضد (ص ۱۸۷):
 دیدیم و پیشت از همه کس بتریم ما
 پس حال ماست حال رسن تاب و قهقرا
 حافظ (ص ۱۶۱):
 دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری
 جانب هیچ آشنا نگاه ندارد
 نیز (ص ۲۰۳):
 دفتر دانش ما جمله بشوید به می
 که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود
 ۲۶. عضد (ص ۲۰۸):
 گرم امید نوازش بود غریب مباد
 حافظ (مجاهد/ص ۳۸۷):
 منم غریب دیار تو، ای غریب نواز
 دمی به حال غریب دیار خود پرداز
 ۲۷. عضد (ص ۲۱۳):
 رضای پیر مغان جوی و هر که خواهی باش
 مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن
 حافظ (ص ۱۳۴):
 مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

ب. معانی و مضامین

۲۸. عضد (ص ۶): در حلول ماه شوال و تهنیت عید فطر گوید:
 گشاده شده در آن خانه‌ها که درستند
 دری ز غیب خدایا به روی ما بگشا
 حافظ (ص ۲۰۲):
 اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
 دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
 ۲۹. عضد (ص ۱۹):
 نهال توبه که در باغ عیش بنشانی
 در آن چه شک، که نیارد بجز ندامت بر
 حافظ (ص ۲۱۱):
 من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار
 گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود
 ۳۰. عضد (ص ۲۲):
 نوبهار است بگیرم گروهی از گل و مل
 که ضمان می شودم تا به بهار دیگر؟
 حافظ (ص ۱۸۳):
 ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی
 مایه نقد بقارا که ضمان خواهد شد؟
 ۳۱. عضد (ص ۶۱):
 یاری و گوشه‌ای و کتابی و خلوتی
 بیرون ازین هر آنچه بود زحمت من است
 حافظ (ص ۳۶۱):

۱. این بیت مطلع غزلی است از اوحدی مراغی که در دیوان حافظ، چاپ احمد مجاهد، نیز با اختلافاتی در ضبط واژه‌ها آمده است.

۳۲. عضد (ص ۶۵):
 دو یار زیرک و از باده کهن دو منی
 فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
- حافظ (ص ۲۰۷):
 دل ره ز ظلمت سر زلفش بدر نبرد
 با آن که عکس و اشمع رخس رهنمای اوست
۳۳. عضد (ص ۶۵):
 کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل
 در پیاش مشعلی از چهره برافروخته بود
- حافظ (ص ۱۲۴):
 روا مدار که چون لاله غرق خون باشد
 دلم که مهر تو در وی چو غنچه تو بر توست
۳۴. عضد (ص ۶۷):
 سباز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
 که چون شکنج ورق های غنچه تو بر توست
- حافظ (ص ۱۴۰):
 حکایتی که من از رستخیز می شنوم
 کنایتی مگر از بامداد مخموری ست
۳۵. عضد (ص ۶۹):
 حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
 کنایتی ست که از روزگار هجران گفت
- حافظ (ص ۱۹۷):
 تا کشیده ست کمان تا بن گوشت ابرو
 خسته ناوک چشمت جگری نیست که نیست
۳۶. عضد (ص ۶۹):
 پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی
 گوش کشیده است، از آن گوش به من نمی کند
- حافظ (ص ۱۶۱):
 برآستان کسی^۲ نیست بنده ای چو عضد
 چنان که در همه آفاق چون تو شاهی نیست
۳۷. عضد (ص ۷۷):
 کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
 زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد
- حافظ (ص ۱۹۷):
 صنما خمار و مستی نشوند جمع با هم
 عجب آن که چشم مستت اثر خمار دارد
۳۸. عضد (ص ۸۳):
 مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار
 ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند
- حافظ (ص ۱۲۴):
 فدای قامت هر سرو کز اطراف جو خیزد
 نثار عارضت هر گل که بر طرف چمن باشد
۳۹. عضد (ص ۹۰):
 نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است
 فدای قد تو هر سروین که بر لب جوست
- حافظ (ص ۱۷۵):
 بعد از این شیشه نازک به ازین دارم گوش
 سنگ در مجلس ما بی خبر انداخته اند
- باده با محتسب شهر ننوشی زنهار
 بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد

۱. ظاهراً «واو» زاید است. ۲. ظ: برآستان توکس

۴۰. عضد (ص ۹۹):
 به گفت و گو نکنند ترک آب سرخ عضد
 حافظ (ص ۳۹۷):
 به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
 عضد (ص ۱۰۸):
 مرغ صراحی چو به هنگام خواند
 حافظ (ص ۱۱۱):
 یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم
 عضد (ص ۱۱۰):
 درون دیده خون ریز اشکبار عضد
 حافظ (ص ۳۲۱):
 به یاد شخص نزارم که غرق خون دل است
 عضد (ص ۱۱۴):
 از ما درووها برسان شیخ شهر را
 حافظ (ص ۱۰۰):
 حافظ مرید جام می است ای صبا برو
 عضد (ص ۱۲۲):
 سرم به هردو جهان گرچه در نمی آید
 حافظ (ص ۱۲۳):
 من که سر در نیاورم به دو کون
 عضد (همان):
 من تلخ عیش آنم که به جام باده مانم
 حافظ (ص ۲۴۶):
 با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام
 عضد (ص ۱۵۶):
 دلق مرقع من مرهون باده اولی
 حافظ (ص ۳۵۲):
 این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
 عضد (ص ۱۵۶):
 خواجه ما سره نقدی است زدم بر محکش
 حافظ (ص ۱۱۸):
 خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ
- گلیم بخت نگردد به شست و شوی سپید
 گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه^۱
 خون وی از بهر چه آمد به جوش؟!
 با نعره های قلقلش اندر گلو ببست
 فروغ روی تو ماهی ست در میان شفق
 هلال را ز کنار افق کنید نگاه
 گو ما مرید پیر مغانیم والسلام
 وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
 بر آن سرم که چو آیی به پات اندازم
 گردنم زیر بار منت اوست
 «دل از انتظار خونین، دهن از امید خندان»^۲
 نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ اندر خروش
 رندی روا نباشد در این لباس و این زی
 وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
 رندی روا نباشد در این لباس و این زی
 نگاه دار که قلاب شهر صراف است

۱. برای نمونه های دیگر این مضمون، رک: دیوان حافظ، به اهتمام انجوی شیرازی، همان، ص ۴۵۹.

۲. این مورد را نیز استادم جناب آقای دکتر بهرامیان یادآوری فرمودند.

مصراع دوم این بیت تضمین مصرعی است از «سعدی» که صورت کامل آن چنین است (غزل های سعدی، ص ۷۱):
 چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان دل از انتظار خونین، دهن از امید خندان

ج. وزن، قافیه و ردیف:

پیش از نشان دادن شباهت‌های وزن و قافیه و ردیف در شعر حافظ و عسدر، یادآوری می‌کنیم که گاه ممکن است دو غزل مورد مقایسه از دو شاعر، دارای قوافی یکسان و ردیف متفاوت باشند یا به عکس. در هر یک از این دو حالت مضمون سخن دو شاعر نیز مختلف خواهد بود. با این حال همانندی برخی واژه‌های دیگر شعر، نشان می‌دهد که یکی از آن دو به سخن دیگری نظر داشته است.

۴۸. عسدر (ص ۶۴):

فروغ آینه چشم من ز خورشیدی است
به سرو قامت او می‌کشد دلم، آری
حافظ (ص ۱۲۳):

دل سرآپرده محبت اوست
تو و طوبا و ما و قامت یار
۴۹. عسدر (ص ۶۹):

هوس عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
نیست شامی که تنم نیست چو مه غرقه به^۱ خون
در تمنای دهانت که بود آب حیات
تا گذشتی و نهفتی ز عسدر لاله روی
حافظ (ص ۱۳۱):

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
تادم از شام سر زلف تو هر جا نزنند
از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش
تا به دامن نشیند ز نسیمش گردی
۵۰. عسدر (همان):

چرا به حال مانت این زمان نگاهی نیست
به کعبه‌ای که بر آن است روی اهل صفا
به اختیار نجستم جدایی از در تو
غم تو خرمن افتادگان به باد بداد
حافظ (ص ۴-۱۳۳):

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
چرا ز کوی خرابات روی برتابم
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر
۵۱. عسدر (ص ۷۵):

مرا ز دیده روان است دجله بغداد
ز حال وحشت من، قصه‌ای و صد مجنون

در آرزوی مصلّا و آب رکناباد
ز رنج غربت من شمه‌ای و صد فرهاد

۱. حرف اضافه «به» در این مصرع، افزوده خود مصحح است. اما اگر «غرقه» را «غرقه‌ی» بخوانیم آنگاه این حرف اضافه (= به)، اضافه خواهد بود.

- تو شاد باش که هرگز نبوده‌ام دلشاد
تو جمع باش که هرگز نبوده‌ام مجموع
حافظ (ص ۱۴۷):
- نسیم باد مصلّا و آب رکناباد^۱
که لاله می‌دمد از خون دیده‌ی فرهاد
که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد
- نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر
ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله‌ی چنگ
۵۲. عضد (ص ۸۱):
- من از جان برگرفتم دل ولی دلبر نمی‌گیرد
تو می‌گیری ز سر آما مرا در سر نمی‌گیرد
- حدیث جان بر جانان مگو چون در نمی‌گیرد
نصیحت گوی ما را گو چه سود از پند بی‌حاصل
حافظ (ص ۱۷۴):
- ز هر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد
برو کاین وعظ بی‌معنی مرا در سر نمی‌گیرد
- دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد
سروچشمی چنین دلکش تو گویی چشم ازو بردوز
۵۳. عضد (ص ۸۷):
- مشو مخالف و منکر، مگو که بی‌حس شد
بیار باده که می‌کیمیای این مس شد
خموش باش گر آن ساده این مهندس شد
که عمر در سر اندیشه و وساوس شد
مرا از آن چه که آن مفتی این مدرس شد
که در جهان امان است هر که مفلس شد
به فرّ دولت سلطان ابوالفوارس شد
- مرا که ساقی و مطرب ندیم و مونس شد
غم زمانه درین کوره چون زرم بگداخت
چو نقش‌ها همه نیرنگ نقش بند قضاست
بده شرابی و از من مراد می‌بستان^۲
چو من ز خانقه افتاده‌ام به میخانه
به آن بود که به می هر چه هست در بازی
اگر چنان که جوان طبع شد در این پیری
حافظ (ص ۵-۱۸۴):
- دل رمیده‌ی ما را رفیق و مونس شد
قبول دولتیان کیمیای این مس شد
که طاق ابروی یار منش مهندس شد
که خاطر م به هزاران گنه موسوس شد
به غمزه مسأله‌آموز صد مدرس شد
چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد
به جرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد^۳
- ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
چو زر عزیز وجود است نظم من آری
طرب‌سرای محبت کنون شود معمور
لب از ترشح می‌پاک کن برای خدا
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
ز راه میکده یاران عنان بگردانید
خیال آب خضر بست و جام اسکندر
۵۴. عضد (ص ۸۹):
- بیار باده که دنیا به کس نخواهد ماند
حافظ (ص ۱۹۰):
- رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

۱. نک (کلیات عبید زاکانی، ص ۸۴): «نسیم باد مصلّا و آب رکناباد» غریب را وطن خویش می‌برد از یاد؛ نیز نک (غزل‌های سعدی، ص ۵۴):
دست از دامنم نمی‌دارد
خاک شیراز و آب رکناباد

۲. مرا دمی بستان

۳. عماد فقیه کرمانی هم غزلی با همین قوافی (مجلس، مفلس، مهندس، مونس، موسوس، مهوس و ابوالفوارس) البته به وزنی دیگر (مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن) برای شاه شجاع سروده است (ر.ک: شاعران قدیم کرمان، ص ۵۸۷). ضمناً کمال خجندی هم در غزلی به استقبال این غزل حافظ رفته است (ر.ک: دیوان کمال خجندی، ص ۱۵۷)

۵۵. عضد (ص ۹۶):

ز دل هوای تو تا دل بود بدر نرود
ازین حدیقه که بستان سرای بینایی است
حافظ (ص ۲۱۴):

به هر درش که بخوانند بی خبر نرود
که نقش خال توام هرگز از نظر نرود
۵۶. عضد (ص ۹۷):

وز اشتیاق رویت آه از ملک برآید
بر بام اگر برآیی، ماه از فلک برآید
حافظ (ص ۲۱۸):

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید
دست از طلب ندارم تا کام من برآید

۵۷. غزل‌های شماره ۱۲۸ و ۱۲۹ عضد (ص ۱۰۷) به مطلع‌های:

- دل که شد آشفته آن موی دوش
- حلقه زدم بر در میخانه دوش
حافظ (ص ۲۴۴):

گفت ببخشند گنه می بنوش
هاتفی از گوشه میخانه دوش
۵۸. عضد (ص ۱۱۱):

قهای لطف برآن سرو قامتت چالاک
به نقطه دهننت کی شود محیط ادراک؟
گرم به تیغ زنی سر نیچم از فتراک
ز دست طره تو کرده باد بر سر خاک
حافظ (ص ۲۵۴):

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
تورا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند
عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم
به چشم خلق، عزیز جهان شود حافظ
۵۹. عضد (ص ۱۴۰):

ای نوجوان نصیحت پیرانه گوش کن
دستار و جامه گر چو مسیحا مجردی
بیدار بخت گشت حریف خراب مست
گر سخت گفت واعظ و گر سست گفت چنگ
بلبل صفیر می‌زند از شاخ بید و [کذا] گل
هر کش هوای سرو قباپوش در سر است
حافظ (ص ۱۱-۳۱۰):

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن



تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
 بر هوشمند سلسه نهاد دست عشق
 پیران سخن به تجربه گویند گفتمت
 برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند
 سرمست در قبای زرافشان چو بگذری
 ۶۰. عضد (ص ۱۴۲):

چون هست فیض لطف تو پیش^۱ از گناه من
 حافظ (ص ۳۱۷):
 ای خونبهای نافه چین خاک راه تو
 ۶۱. عضد (ص ۱۴۸):

بده به دست من خسته شراب زده
 شرابخواره و رندم چه اختیار مرا
 به قول محتسب از ره نمی توانم رفت
 حافظ (ص ۳۲۴):

در سرای مغان رفته بود و آب زده
 که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای
 ز شور عربده شاهدان شیرین کار
 نشسته پیرو صلایی به شیخ و شاب زده
 ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده
 شکر شکسته، سمن ریخته، رباب زده

در مورد زیر چنین به نظر می‌رسد که یکی از دو شاعر مورد بحث ما، در هنگام سرودن غزل خویش، سخن دیگری را پیش چشم یا در خاطر داشته، اما برای پرهیز از همانندی بیش از حد سخن خویش با شعر دیگری، قافیۀ آن را تغییر داده باشد.

۶۲. عضد (ص ۱۵۳):

گرم به چشمه نوش تو دسترس بودی
 اگر مراد تو جان است دادمی حالی
 هوای خاک درت کرد [ی] اختیار عضد
 حافظ (ص ۳۳۷-۸):

به جان او که گرم دسترس به جان بودی
 بگفتمی که بها چیست خاک پایش را
 ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی
 ۶۳. عضد (همان):

ز نرگس تو کی این فتنه در جهان بودی
 حافظ (ص ۳۳۷):

چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی
 که حال مانه چنین بودی ار چنان بودی

۱. یا: بیش

۲. در اینجا البته ردیف متفاوت است، و همین تفاوت موجب اختلاف در مضمون این دو غزل شده، اما این دو غزل، که هر دو هفت بیت دارند، دارای قافیه‌های مشترک «گناه، سیاه، تکیه‌گاه، کلاه، آه و راه» هستند.

۶۴. عضد (ص ۱۵۴):

بصر چو تیره شود شمع راه من باشی
فروغ دیده روز سیاه من باشی
وگر چراغ بمیرد تو ماه من باشی

امید بود که امیدگاه من باشی
انیس خلوت شام وداع من گردی
ز کنج کلبه تاریک من نتابی روی
حافظ (ص ۳۴۷):

مرادبخش دل بی‌قرار من باشی
انیس خاطر امیدوار من باشی
دمی انیس دل سوکوار من باشی

هزار جهد بکردم که یار من باشی
چراغ دیده شب‌زنده‌دار من گردی
شبی به کلبه احزان عاشقان آیی
۶۵. عضد (ص ۱۶۲):

زان می مغنم ده، جامی ار مسلمانی
فوت شد زهی غفلت! آه ازین پشیمانی!
صبح صادق از کاذب جام ثالث از ثانی
محتسب نخواهد کرد منع عیش پنهانی
چون که می دهد دستت جهد کن که بستانی
حاصلی نخواهد داشت فکر عالم فانی

ساقیا مگو چونی؛ آنچنان که می دانی
روزها به نادانی سنت صبح از من
از خدا چه می خواهم، حالتی که بشناسم
مصلحت نمی بینم باده برملا خوردن
بوسه از لب جانان، باده از کف ساقی
همچنان عضد دارد با [ظ: تا] پیاله باقی‌ها
حافظ (ص ۸-۳۵۷):

حاصل از حیات ای جان این دم است، تا دانی
عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی
حال خود بخوادم گفت پیش آصف ثانی
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
جهد کن که از دولت داد عیش بستانی
کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت
گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل
پیش زاهد از رندی دم مزین که نتوان گفت
کامبخشی گردون عمر در عوض دارد
پند عاشقان بشنو وز در طرب باز
۶۶. عضد (ص ۱۹۰: در قطعه‌ای گوید):

تویی که موکب تو گرد فتنه انگیز است
نتیجه سر کلکت تراش و خونریز است
«بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

کمال ملت و دین، خواجه همایون پی
مآثر ید بیضات نهب و تاراج است
عراق و پارس به هم بزدی، بکردی خرد
حافظ (ص ۱۱۶):

به عقل نوش که ایام فتنه‌انگیز است
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
«بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است»

صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ

دو گوینده قابل تأمل است و می‌نماید که عضد از احوال و آثار
همشهری سترگ خویش آگاه بوده؛ هر چند به تصریح سخنی
از وی به میان نیاورده باشد.

در این مقاله کوشیدیم تمام همانندی‌های شعر «حافظ» و
«عضد» را نشان دهیم؛ البته ممکن است مواردی هم از چشم ما
دور مانده باشد. به هر روی، وجود این مایه قرابت در سخن این

۱. ظ: نشناسم ۲. کذا. شاید «برزدی» بوده باشد.

منابع:

- کیانی، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحرالعلومی، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابفروشی دهخدا، اسفند ۱۳۴۸.
- دیوان کمال خجندی، تصحیح عزیز دولت‌آبادی، چاپ اول، تهران: مجمع بزرگداشت شیخ کمال خجندی، ۱۳۷۵.
- دیوان حافظ، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۷۹.
- شاعران قدیم کرمان، پژوهش سیدعلی میرافضلی، چاپ اول، تهران: نشر کازرونیه، ۱۳۸۶.
- غزل‌های سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- کلیات عبید زاکانی، به اهتمام محمدجعفر محبوب، چاپ اول، نیویورک، ۱۹۹۰م.
- حافظ، صحت کلمات و اصالت غزل‌ها، مسعود فرزاد، چاپ اول، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹.
- دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، دکتر سلیم نیساری، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۵.
- دیوان اوحدی مراغی، به کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- دیوان حافظ، قزوینی - غنی، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جربزه‌دار، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
- دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ هشتم، تهران: جاویدان، ۱۳۷۲.
- دیوان حافظ، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، بی‌تا.
- دیوان فرید اصفهانی (اسفرائینی)، به تصحیح دکتر محسن



درباره «ز گهواره تا گور دانش بجوی»

مصطفی ذاکری

مصراع را با افزودن مصراع «چنین گفت پیغمبر راستگوی» به صورت بیتی تکمیل کرده‌اند که باز هم سراینده این مصراع نیز ناشناس مانده است ولی به نظر ایشان این مصراع اضافی دارای خللی است که عبارت «پیغمبر راستگوی» را دارای تناقض دانسته‌اند زیرا که این عبارت به پیغمبر غیر راستگوی نیز ایهام دارد که سخن ناروایی است.

حقیر با کمال احترام و... که نسبت به جناب دکتر دبیرسیاقتی دارد این ایراد را وارد نمی‌دانم و مقدمتاً معروض می‌دارد که

در شماره ۴۱ گزارش میراث ص ۲۲ استاد بزرگوار جناب دکتر دبیرسیاقتی نکته جالبی درباره این مصراع معروف که غالباً آن را از فردوسی می‌پنداشتند بیان فرمودند و معلوم شد که این مصراع ساخته یکی از بزرگان قدیم وزارت معارف در عصر وزارت مرحوم علی اصغر حکمت بوده است که مع‌الاسف روی نام او جوهر ریخته بوده و خوانده نشده است. ذکر این نکته بدیع که باعث رفع اشتباه از سراینده مصراع است شایان سیاستگزاری است. سپس ایشان اضافه فرموده‌اند که کسی این

